

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۲ دسمبر ۲۰۱۱

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۱۴

به ادامه گذشته:

قبل از آن که بحث قبلی خویش را ادامه دهیم، لازم است نکته ای چند خدمت همکار گرانقدر پورتال آقای "عین الدین نذیری" به ارتباط پیشنهاد و انتقاد ایشان نیز بنگارم، امید این تذکر مختصر بتواند پاسخ پرسشهای ایشان را با خود داشته باشد.

در گام نخست باید من هم به مانند شما از اصل "امر بد نتیجه نیک" آغاز نمایم. با این تفاوت که هر چند شما بزرگوران تذکرات این قلم را امر نیکی می دانید که به دنبال امر بد شبنامه نویس اتفاق افتاده؛ مگر از دید من امر نیک در کنار سهم گیری فعال ده ها و صد ها خواننده پورتال در پاسخ دهی به شبنامه نویس و ابراز حمایت های شفاهی و گاهی هم کتبی شان از این قلم می تواند در چند نکته دیگر نیز خود را متبارز بسازد.

۱- آن اتهام نامه رسوا تا جایی که از قراین پیداست نخستین اثر مثبت خویش را در تبارز و شکستن سکوت برخی از قلم به دستان متعهد و بزرگورانی چون جنابعالی داده است، که چه بسا در عدم موجودیت شبنامه برای مدت های مدیدی از لطف و روشنگری قلم توانای شما محروم می ماندیم.

۲- روشنگری در اطراف اتهامات و پاسخ مرتبط به برخی سوالات احتمالی، صرف نظر از آن که گذشته ها را در معرض دید همگان قرار خواهد داد، تا جایی که مشاهده می شود، در نهایت نقاب مکر و فریب از رخسار ده ها مدعی مبارزه و انقلاب نیز برداشته، هریک را سرانجام در جایگاه اصلی آنها موقعیت خواهد داد. شما می توانید مطمئن باشید به هر اندازه ای که روشنگری عمق و گسترش بیشتر بیابد، به موازات آن که نیروهای مبارز و انقلابی را به هم نزدیک خواهد ساخت، خلاف آن دشمنان میهن نیز سرانجام صبر و تحمل از دست داده به پشتیبانی

شبنامه نویسی و خط فکری وی اقدام خواهند نمود. از دید این قلم هرگاه این پاسخها بتواند باعث گردد تا دوستان را در سمتی و دشمنان را در سمت دیگر جمع نماید، می توان نوشت که این قلم به وظیفه خود درست عمل نموده ام. و اما دومین نکته ای که جناب شما چندین بار بدان اشاره نموده اید و در کنار شما دوستان دیگری نیز بر آن انگشت گذاشته اند، آغاز دیر هنگام این سلسله بحث ها می باشد.

اگر بنویسم که من خود نیز از همان آغاز مبارزه با یادداشت برداشتن روزانه، دقیقاً بدان می اندیشیدم تا روزی تمام آنها را تقدیم مردم خویش نموده بدان وسیله گام کوچکی در جهت مکتوب ساختن مبارزات آزادیخواهانه و انقلابی نسلی از انقلابیون پاکباز این میهن بردارم، شاید اندازه تأثرم را در تأخیر تدوین چنین رزمنامه ای بتوان حدس زد. این تأخیر هر قدر هم که از دید دوستان و علاقه مندان این سلسله تأسف آور جلوه نماید مگر نمی توان فراموش نمود که عوامل چندی باعث و عامل آن بوده است که نمی توانستم در گذشته ها به انجام این مأمول آغاز نمایم، آن عوامل را می توان قرار آتی معرفی نمود:

۱- تعلق تشکیلاتی این قلم به "ساما" در گذشته ها، از من طلب می نمود تا به هیچ کاری بدون موافقه سازمان خویش آغاز ننمایم. زیرا تمام آنچه در لا به لای این رد اتهامات تا حال آمده و یا بعد از این خواهد آمد تنها نتیجه پراتیک من نبوده بلکه به ده ها و صدها رفیق و دوست ارجمندی که جم غفیری از آنها دیگر در بین ما وجود ندارند و اگر بیشتر از من در آن نقش نداشته اند به یقین در بسیاری از مطالب مساوی با من صاحب آن عمل بوده اند، از دید من نفس پراتیک مشترک مبارزاتی به من این اجازه را نمی داد تا بدون مشوره و اذن سازمانی که بدان ارتباط داشتم، به تدوین این رزمنامه آغاز نمایم.

۲- مراعات حساسیت های امنیتی قبل از سپری شدن سه دهه که می توان نوشت بر اثر آن پیران درگیر در قضایا همه رخ بر خاک کشیده اند و جوانان آن زمان نیز به مانند این قلم دست و پا شکسته در گوشه ای افتاده و دیگر کمتر خطر امنیتی آنها را تهدید می نماید، عامل دیگری بود تا این قلم را از آغاز به نگارش این سلسله بتواند مانع گردد.

۳- امید به این که زمانی رفقای دیروزم به عوض کین توزانه اندیشیدن، خردمندان به قضایا برخورد نموده و یادداشتهایم را در اختیارم قرار دهند تا در تمام موارد به صورت تاریخ وار و حتا با اسکن کردن صفحات آن یادداشتهایم، به تدوین این سلسله اقدام نمایم؛ عامل دیگری بود که همیشه این قلم را از آغاز به نوشتن باز می داشت. اما مثل این که نفرت آن دوستان از این قلم بیشتر از عشق شان به ایضاح تاریخ مبارزاتی سازمان شان و دفاع مستند از جانبازان پاکباز آن بوده است که نخواستند آن یادداشتهایم را در اختیارم قرار دهند.

در همین جا بی مناسبت نخواهد بود هرگاه بیفزایم:

تا جایی که این قلم در مبارزات مشترکم با رفقای آنروز به یاد دارم به غیر از این قلم هیچ یک از رفقای دیگر کتابچه خاطرات روزانه نداشته است، در نتیجه هرگاه بعد از مرگم کس و یا کسانی بخواهند با تکیه بر آن یادداشتهایم چه به نام من و چه هم به نام خودش، چیزی تقدیم جنبش انقلابی افغانستان نمایند، باید از طرف خوانندگان به شدت مورد مؤاخذه قرار بگیرند. زیرا در زمانش از نسپردن آنها به دستم، حقم را تلف و بر تدوین تاریخ جنبش ضربه زده اند و وقتی بخواهند به نام خود بیرون دهند دزد کثیفی بیش نیستند که پراتیک یک انسان دیگر رامی ربایند.

۴- امکانات نشر در سطحی که امروز وجود دارد، تا همین چندی قبل برایم مساعد نبود، نه تنها خودم تیپ کردن را بلد نبودم بلکه فکر می نمودم آنانی که می توانند تیپ نمایند، حتماً یک سر و گردن از من بلند تر اند. این که به مرور زمان به مشوره برخی از دوستان، صاحب کمپیوتر شدم و بر مبنای تشویق و تأکید یکی از دوستان مشفق و

آینده نگر، شروع کردم به تیپ نمودن و خود را با کمپیوتر آشنا ساختن، عامل دیگر بیست که انجام این مأمول را در مقطع کنونی ممکن می سازد.

در خطوط کلی خود نکاتی که در بالا تذکار یافت عواملی بودند که تحریر این سلسله نوشته ها را به تأخیر انداخته بود، این که چنین دلایلی مورد قبول دوستان قرار خواهد گرفت و یا نه، من در آن نقشی ندارم، آنچه به من ارتباط می گیرد، افزودن بر سعی و تلاش جهت انجام این سلسله و سلسله های دیگری است که از همین اکنون لرزه بر اندام خاینان، وطن فروشان و کلاه برداران سیاسی که از سازمانها گاو شیری ساخته بودند، افکنده است.

امید در جریان این نوشته ها آنانی که یادداشت هایم را مصادره نموده اند، به حساب وطنی سر عقل و به حساب مبارزاتی وجدان مبارزاتی خویش را دوباره زنده نموده، با سپردن آن یادداشتها بر کروئولوژیک شدن این نوشته ها افزوده بر من نیز منت بگذارند.

و اما به ارتباط نوشته روز قبل:

دوستانی که آن نوشته را به دقت مطالعه نموده اند، حتماً متوجه شده اند که یکی از گره ها که چندین گره دیگر را نیز باعث می شد، موجودیت "غازی" در درون جبهه نیمروز و در بین "چریکهای آزادیبخش ملت افغانستان" بود. در این که هرگاه کس دیگری به جای می بود و با همچو مشکلاتی رو به رو می شد، از کجا آغاز می نمود؛ با تأسف من نمی توانم در آن مورد چیزی بنویسم، مگر برای من در قدم اول یک صحبت کامل و اقناعی با "غازی" مقدمتر از همه چیز به نظر می خورد. بر همین مبنا تصمیم گرفتم قبل از آن که برنامه کار یک ساله ام را تدوین و محتوای آن را در خدمت کمیته مسئولین جبهه قرار دهم، اولتر از همه باید با وی صحبت نمایم. این تقدم دلیل دیگری هم داشت و آن این که تمام افراد جبهه می دانستند که من به پیشنهاد و تقاضاهای مکرر زنده یاد "گل محمد" بدان جا رفته بودم. نفس این آگاهی برای "غازی" که چشم دیدن "گل محمد" و دوستانش را نداشت به تنهایی می توانست دلیلی باشد که "غازی" را در تقابل با من قرار داده و ضریب بازدهی کارم را آسیب برساند.

باید بیفزایم وقتی به نیمروز رفتم از قبل با عده زیادی از رفقای آن ولایت آشنائی داشتم، آشنائی هائی که با برخی ها در زمان تحصیل در پوهنتون به وجود آمده بود و با تئی چند، وقتی آنها در تربیه معلم قندهار محصل بودند، با آنها کار سیاسی و حلقات آموزش داشتم از آن گذشته یکی دوباری که در اوایل دهه ۵۰ بین رفقای نیمروز مشکلاتی به وجود آمده بود، این قلم از طرف رفقاء به غرض حل مشکلات به آن دیار سفر نموده بودم. از جمع آن رفقاء با آن که اکثر شان با خط جبهه موافق بودند، مگر عده ای هم با "غازی" نزدیکی هائی داشته و اگر قرار می شد بین جبهه انشعابی صورت گیرد، به یقین در آن زمان در کنار "غازی" ایستاده می شدند.

از تمام اینها گذشته، من با غازی نیز از نزدیک آشنائی داشتم. این آشنائی به زمانی بر می گشت که وی در حربی شونخی به سال ۱۳۵۱ صنف یازده بود. نامبرده در آن زمان از طرف مکتب اخراج و به زندان افکنده شده بود، خلاف ادعا های مدیریت لیسه که می کوشید با اتهامات ردیالانه عملکرد خود را توجیه نماید، "غازی" ادعا می نمود که وی را به خاطر پخش یک شبنامه که بین محصلان به خاطر رنگش به "شبنامه سرخ" معروف شده بود و در آن زنده یاد "مجید کلکانی" برای نخستین بار "ظاهر" پادشاه وقت افغانستان را "سگ زنجیری امپریالیزم" نام داده بود، دستگیر و بعد از لت و کوب غیر انسانی به قومندانی امنیه کابل تحویل داده است.

در مبارزه علیه این دستگیری، رهبری آن زمان گروه ما، از زندان مطلبی تهیه و ارسال داشتند زیر عنوان "توطئه برای یک عنصر سیاسی"، این که آن دفاعیه را با چه زحمتی به چاپ رساندیم، باشد سرچایش؛ مگر فردای نشر نوشته ما، دولت چیزی را به نام اعترافات "غازی" منتشر ساخت که نه برای ما آبرویی باقی گذاشت و نه هم برای

"غازی". وقتی از وی به ارتباط آن اقرار جیونانه توضیح خواستیم، می خواست به ما بقبولاند که بعد از تحمل لت و کوب وقتی می خواستند بر وی تجاوز جنسی نمایند، قبول اتهامات چه که مرگ را بر تجاوز جنسی بهتر دانسته به آن اعترافات ننگین دست یازیده است. در این که واقعیت قضیه چه بوده است برای ما تا آخرین روز رهایی وی از زندان با کودتای ۲۶ سرطان مشخص نشد.

و اما وقتی در سال ۱۳۵۸ در جمع ۳۵ تن از افراد دیگر جبهه به زندان رژیم ولایت فقیه افتاد و بعد از چند چوب گناه آبی و قابیل را بر دوش گرفت، نه تنها اعتماد عده زیادی از رفق در همان زمان را از دست داد بلکه به ارتباط اعترافات گذشته اش هم بحث ها تازه گردید. همین دو مورد عده ای از افراد "چاما" را به این اعتقاد رسانیده بود که وی "پوست نازک" دارد و در نتیجه مقابل شکنجه آدم کم طاقتی بوده نمی توان بروی اعتماد نمود.

شاید در اینجا سوالی نزد خوانندگان ارجمند پورتال به وجود آید: «وقتی "غازی" چنین بود، دیگر نمی توانست خطری برای جبهه باشد، می شد دستش را گرفت و انداختش بیرون» مگر با تأسف واقعیت حل مشکل به این سادگی ها نبود زیرا:

۱- در بین تمام رفقای که در آن شرایط می توانستند رهبری جبهه را بر دوش گیرند، غازی یگانه کسی بود که از یک خاستگاه طبقاتی دهقانی پا به عرصه مبارزه گذاشته بود. چنین خاستگاهی از یک جانب بادر نظر داشت حکمیت تفکر انحرافی تساوی "فقر و انقلاب" و شعار "کمونیسم فقیر" در سطح منطقه و جهان و از جانب دیگر عقب ماندگی مفرط اکثریت افراد "چاما" زمینه ای شده بود تا وی بتواند در پناه خاستگاه طبقاتی اش، تمام عیوب و کاستی های دیگرش را بپوشاند.

۲- سابقه زندان توأم با لفاظی های بی محتوا عامل دیگری بود که "غازی" را نسبت به سایر افراد متمایز می ساخت.

۳- نوعی از پروئی خاصی که در وقت لازم می توانست بوقلمون صفتانه با هزار رنگ خود را آراسته و به افراد کم تجربه خود را چنان عرضه نماید تو گوئی این همان رستم اساطیری است که بار دیگر پا به دنیا گذاشته نه ترسی از دیو سفید دارد و نه هم خیالی از اسفندیار. او در این پروئی چنان ورزیده شده بود که با آن که در جنگ آخرین نفری بود که از جا بر می خاست و اولین نفری بود که خود را به سلامت می رسانید، مگر باز هم با همان پروئی تمام پیروزی را به نام خود تبلیغ نموده بین افراد نا آگاه باز هم قهرمان جلوه می نمود.

۴- از تمام اینها مهمتر، او به اقلیت فارسی زبانان نیمروز تعلق داشته از لحاظ مذهبی سردمدار به اصطلاح "مارکسیست های شیعه!!!" به شمار می رفت. همین تعلق برخی از جوانانی را که با وی از لحاظ زبانی و مذهبی اشتراکاتی داشتند و تعداد شان هم کم نبود، ناخود آگاه به لشکر پیاده اش مبدل نموده بود.

تمام نکاتی که در بالا از آن نام بردیم به علاوه برخورد های لومپنانه و دست و دلبازی های بانديستی برای دوستان، وی را به نیروئی مبدل نموده بود که با همان اوصاف، نه می شد با وی ساخت و نه هم می شد وی را دور انداخت. چه با همان اوصاف ساختن باوی به معنای استحاله جبهه به یک دهاره بی بند و بار بود و دور انداختن مساوی با انشعاب و دست رژیم ولایت فقیه را در امور افغانستان باز گذاشتن. روی همین دلایل تصمیم گرفتم تا کارم را با دیدن "غازی" و تبادل چند حرف صریح و مستقیم آغاز نمایم:

ادامه دارد